

بیت نماید پس کاغذ پیش بنشیند یعنی تا که او اصلاح کند
 لیکن توان زبان مردم بیت حکایت طوطی را با زاعی در قصه کردند
 از بیخ مشاهده او میجویده می برد و می گفت این چه طلعت مگر هست
 و حیاست لغوت ای البغوض و منظر ملعون و شمایای ای اخلاق نامور
 یا خراب البین و قدر عرفت معناه فرح کایت الخلیف وین البیاب الحاس
 یا لبست بینی وینک بعد المشرقین ای بعد المشرقین المغرب فخلت
 المشرق و اضیف البعد الیه ما او بعد مشرق الصیفین مشرق القبا
 و بعد از ما خود من قوله که حتی اذا جاءنا قال یا لبست بینی وینک بعد
 المشرقین فبئس العربین قطعه علی الصیاح بروی نوهر که بر خیزد
 صیاح روز سلامت بر و مسا باشد بد اختر می پود در صحن تو یا بسنی
 فی البحر یا بسنی بالبر که که اولق و لی چنانکه تویی در جهان جای باشد
 بجز ازین مذکور آنکه خراب از می و ز طوطی جان آمده بود لاجور
 کتبان ای قائل لاجور و لافقه الابا لله از که در پیش کیتی نمی نالید و سنان
 تخاین بر یکدیگر می مالد و می گفت این چه بخت نکونست ای ملکوی
 و طالع دون و خسیس و ایام بوقلمون بونوع ثیاب لروم و له
 الوان کثیره اذ انظر الیه یزیری علی اطوار کشتی یمثال له بالبرک کلک تانی کتبه
 و لیکن بدین تغییرات الزمان و اختلافاتی که در فی کثر العائب لایق قدرین
 استی که با زاعی در دیوار باغی خرامان می رفتی بیت یا رسا
 بس است این قدر زندان که بود در طویل زندان تا چکنه کرده
 که روز کارم بجمع و بیت آن در سلک صبح چنین ابلی خود را می وصف
 ترکیبی با جسن یا فیه بالیه الشاة التی تانی و الغار بعض هرزه درای

یعنی باطل زنی و مهمل فکر بچین بند بلا مبتلا کرده است قطعه کس
 نماید بیای دیواری که بران دیوار صورت کار برین نقش کنند
 که زار در جبهت باشد جای دیگران در رخ اختیار کنند این مثل بعضی
 بدان آورد یعنی برای آن آورده ام که تا بعد از آن که در آن از نادان
 نقرشت نادانرا از نادانها و حشمت قطعه راهی در میان زندان بود
 زان میان گفت مشاهده بن محبوب بلیه یا که الشیبه که ملونی زمان شش
 منشین که تو هم در میان حالتی میا الخطاب قطعه همی ای همه جامع چو کما و
 لاله کام یعنی بن پیوسته ه نوهرم حشکی در میان قطعه بالغنم من رستن
 یعنی نسبت چون با مخالف و جوهر مانا خوشش چون برف نشسته
 و چون رسته یعنی ای زاهد در میان ما شخص میانی چون با مخالف
 و شخص مانا خوشی همچو سزا و بهوسکون الراد البر و ضد الطیر و شخص
 نشسته چون برف ای است کانه بنیانی البر و دره حشمت بخلط و تخاطب
 معانی و جبهه الحشونه دون الملامه و شخص سست چون بی ای است مثل الخمد
 فی الاغراض و الامساک عن الانسباط التام بیت رفیع دلست کیم کمالها
 با هم سفر کرده بودیم و مان و تک خورده و بی کران حقون بصورت ثابت شده
 احر سبب یعنی اندک از آنرا خاظمین ای ایدای قلی و قدر تعالی تا ذیر واد است
 و دو سستی سبب کجاعتی السین المهملة و الهاء الفارسیه یعنی نام شده
 و بالین همه مخالفت و مملات دبست می یعنی ارتباط قلب از هر دو طرف
 یعنی از من و آن حاصل بود حکم ای بدلیل آنکه ششیدم که روزی دو بیت
 از سنین من در جمع می گفتند که قطعه ز کار من بود در آید خنده نکلین
 ای المثلک زیاده کند بر جرات ریشان یعنی بر جرات در ریشان

لا صد چندان ۳

Copyrighted by King Saud University